

# مجله ایران‌شناسی

ویژه پژوهش در تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادبیات فارسی

زمستان ۱۳۷۴ (۱۹۹۶ م.)

سال هفتم، شماره ۴

## شوینست!

در شماره پیش، در مقاله «دروغ مصلحت‌آمیز!» از «روشنفکران» نیم قرن اخیر وطنمان، و یکی از صفات برجسته آنان — یعنی خوار شمردن همه‌چیز ایران و ایرانی در گذشته و حال — به اشاره سخن گفتم و نشان دادم که آنان در این راه حتی از تحریف حقایق و جعل مطالب تاریخی نیز روی گردان نبوده‌اند و نیستند، و نمونه‌هایی نیز از هنرمندی‌هایشان! را ارائه دادم. اینک اجازه بفرمایید آن بحث را در زمینه‌ای دیگر دنبال کنم.

دو ماه پیش که معرفی کوتاهی درباره کتاب *Reading Nasta'liq* تألیف استادان محترم ویلیام ال. هنوی و برای اسپونر می‌نوشتم، در ضمن مطالعه مقدمه کتاب دیدم، مؤلفان تصریح کرده‌اند که از اواسط قرن پانزدهم میلادی به بعد به مدت چند قرن، خط نستعلیق و شکسته که به‌توسط ایرانیان به‌وجود آمده است، در بین تمام مسلمانان — به‌جز

عربها — از شرق چین و هند و آسیای مرکزی و افغانستان امروز و ایران و قفقاز و آسیای صغیر عثمانی تا شبه جزیره بالکان — رواج کامل داشت. وقتی خواستم این عبارت را در مقاله خود نقل کنم، دچار تردید شدم که آن را بنویسم یا نه. لابد می‌پرسید: چرا؟ تردیدم بدین سبب بود که ناگهان یکی دو تن از آن «روشنفکران» را در برابر خود دیدم که با خواندن این عبارت، خشمگینانه فریاد برمی‌آوردند: شوونیست! شوونیست! از خدا پنهان نیست از شما نیز پنهان نباشد که چند ماه پیش هم وقتی با توجه به منابع دست اول فارسی و خارجی، مطلبی درباره گسترش زبان و ادب فارسی می‌نوشتیم، چون به این جا رسیدم که از قرن سیزدهم میلادی به مدت چند قرن، در سرزمین پهناوری از شرق چین تا شبه جزیره بالکان، با آن که حکمرانانش عموماً غیر ایرانی بودند و ساکنان آن نیز به زبانها و لهجه‌های مختلف سخن می‌گفتند، زبان فارسی، زبان رسمی ادبی، علمی و اداری همه این مناطق بود، بی‌آن که حکومت یا حکومت‌های ایران آنها را به کاربرد زبان فارسی و ترک زبانهای خود مجبور ساخته باشند، باز با نگاه پرنفرت و خشم تنی چند از هموطنان «روشنفکر» عالم‌نما روبرو شدم که با خواندن آن عبارت، چماق تکفیر سیاسی در دست، نویسنده را با تکرار لفظ «شوونیست» مورد حمله قرار داده‌اند. ولی با آن که «اهل کاشانم...»، در هر دو مورد بر تردید خود غلبه کردم، و واقعیت را بر روی کاغذ آوردم، خواه هموطنان «روشنفکر» ما آن را بیسندند یا نپسندند. می‌پرسید، شوونیست دیگر چه صیغه‌ای است و سابقه امر از چه قرار است. به اختصار به عرضتان می‌رسانم که نخستین بار این کلمه را در تلگرامی دیدم که در سال ۱۳۲۷ عده‌ای از مسؤولان و افراد «فرقه دموکرات آذربایجان» (دموکرات فرقه‌سی) به رهبری سید جعفر پیشه‌وری، پس از فرار از ایران و پناه به جمهوری آذربایجان شوروی، خطاب به میرجعفر باقراف نخست‌وزیر و دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مخابره کرده بودند. متن تلگرام بدین قرار است:

رهبر عزیز و پدر مهربان، رفیق میرجعفر باقراف.

از تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان [ : آذربایجان ایران ] در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زاد و بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالهاست در زیر پنجه‌های سیاه شوونیست‌های فارس دست و پا می‌زنند، برعهده دارد، سه سال تمام می‌گذرد... سومین سال تأسیس این فرقه مبارز را به کلیه علاقه‌مندان

خلق آذربایجان و به شما که رهبر عزیز و پدر مهربان ما هستید شادباش می‌گوییم. عده‌ای از اعضای فرقه، حکومت ملی و سازمان فداییها... [که] به قسمت شمالی و آزاد وطن خود مهاجرت کرده‌اند!

تا آن‌جا که نگارنده این سطور به یاد دارد در این سند معتبر سیاسی نه فقط از ایرانیان فارسی‌زبانی که با تجزیه آذربایجان از ایران موافق نبوده‌اند با لفظ «شوینست» یاد شده، بلکه برای نخستین بار افرادی به‌ظاهر ایرانی، رفیق میرجعفر باقراف را «رهبر عزیز» و «پدر مهربان» خود خوانده‌اند و نیز برای اولین بار عنوان ساختگی آذربایجان جنوبی (:آذربایجان ایران) را در تلگرام خود به کار برده‌اند. همین افراد دو سال بعد هم در تلگرام دیگری خطاب به همان «پدر مهربان» نه تنها از آذربایجان جنوبی یاد کرده‌اند بلکه آذربایجان جنوبی را جزء لاینفک آذربایجان شمالی نیز خوانده‌اند. متن تلگرام:

پدر عزیز و مهربان میرجعفر باقراف

خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی است، مانند همه خلقهای جهان، چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است.<sup>۱</sup>

از بحث اصلی خارج نشوم. سخن بر سر «شوینست» و سابقه و نحوه کاربرد آن در زبان فارسی بود. ملاحظه فرمودید که این کلمه را قریب پنجاه سال پیش چه کسانی و با چه سوابقی و درباره چه افرادی به کار برده‌اند. آنان، ایرانیانی را که از یکپارچگی میهن خود دفاع می‌کرده‌اند و با تجزیه آذربایجان با حمایت ارتش سرخ، و الحاق آن به آذربایجان شوروی موافق نبوده‌اند «شوینست» به حساب آورده‌اند. این طرز تلقی، همچنان در عده‌ای معدود از «روشنفکران» ایرانی مقیم خارج از ایران باقی مانده است. کسانی که در این هفده هیجده سال اخیر هرگز در هیچ امری در مقام دفاع از ایران — اشتباه نشود مقصودم حکومت فعلی یا گذشته ایران نیست — بر نیامده‌اند. در دوره هشت ساله جنگ عراق و ایران و آن همه ویرانیها و کشتارها، روشنفکر ما مطلبی برای گفتن نداشت. وقتی از تغییر نام خلیج فارس به خلیج عربی سخن به میان می‌آید، روشنفکر ما گویی تبعه زامبیا یا ساحل عاج است، پس خود را مطلقاً به موضوع آشنا نشان نمی‌دهد. اما آن‌جا که در بماند و ناچار شود اظهارنظری بکند، باز دفاع از نام تاریخی چند هزارساله خلیج فارس را یکی از مظاهر «شوینست» و «ناسیونالیست» و «بورژوا» بودن می‌خواند و خود را به کوجه علی چپ می‌زند.

شاهدی صادق در این باب دارم. مجله‌ای به نام همبستگی، نشریه «فدراسیون سراسری شوراهای پناهندگان و مهاجرین ایرانی» به سردبیری فرهاد بشارت در سوئد چاپ و به‌طور «رایگان» توزیع می‌گردد. در شماره ۴۱ این مجله (مورخ ژوئیه و اوت ۱۹۹۳) مقاله‌ای بوده است با عنوان «تکلیف قربانیان جنگ خلیج چیست؟» یکی از خوانندگان مجله به نام بهروز پارسی طی نامه‌ای از آن مجله می‌پرسد چرا «خلیج» و نه «خلیج فارس»؟ و می‌افزاید «با این که در مجامع شناخته شده بین‌المللی و از جمله شعبات مختلف سازمان ملل بر اساس سوابق و حقانیت تاریخی در کلیه مدارک و اسناد از خلیج فارس همچنان از نام حقیقی آن «خلیج فارس» استفاده می‌شود، باعث تأسف است» که در آن مجله «در تیترو متن مقاله، به جای «خلیج فارس» از نام خلیج استفاده شده است...». جعفر رسا مسؤول پاسخ به نامه‌های رسیده به مجله همبستگی، در جواب آن خواننده به تفصیل از کاربرد «خلیج» دفاع می‌کند و می‌نویسد اگر سواحل شمالی خلیج متعلق به ایران است سواحل جنوبی آن، از آن کشورهای عربی‌ست، «بنابراین خود این نکته دلیل کافی برای تعلق خلیج به دولت ایران نیست» و سپس می‌افزاید «این دعوای حقوقی بر سر عنوان «خلیج فارس» هیچ ربطی به دقت تاریخی و جغرافیایی این اسم ندارد. خلیج فارس مانند خلیج مکزیک یا خلیج تایلند عنوانی نیست که بدون بار سیاسی خاصی به کار برده شود. کاملاً برعکس، در قرن اخیر مجادله بر سر عنوان «خلیج فارس» اسم رمزی بوده است که تحت پوشش آن ناسیونالیسم عظمت‌طلب ایرانی و ناسیونالیسم عربی منافع و مقاصد کاملاً متضاد خود را جهت کسب وجهه و نفوذ در منطقه دنبال کرده و می‌کنند... همین توضیح مختصر نشان می‌دهد که پشت استفاده از نام «فارس» یا «عربی» برای خلیج چه سلطه‌طلبی ملی و میهنی از طرف بورژوازی ایران و کشورهای عربی خوابیده است. جانبداری از هر یک، عملاً آب به آسیاب ملی‌گرایی عربی یا فارسی و ایرانی ریختن است و نتیجه‌ای به‌جز شرکت در ادامه تحمیق و تخریب ملی تمام مردم رنج‌کشیده این منطقه نخواهد داشت. با توجه به این توضیحات ما انسانی و درست می‌دانیم که از اسم «خلیج» که فعلاً به‌اندازه کافی گویا و روشن‌کننده است استفاده کنیم و نهایی شدن تکلیف نام خلیج را به زمانی واگذاریم که با ساقط شدن حکومت‌های سرمایه‌داری و سرکوبگر عرب و ایرانی کشورهای این منطقه، کارگران و مردم زحمتکش آنها سرنوشتشان را خود به‌دست بگیرند و در صلح و آرامش نامی بر خلیج بگذارند که نشانه سلطه ملی هیچ کس بر هیچ کس نباشد»<sup>۲</sup>.

آیا در عمر خود هرگز سخنی از این بی‌پایه‌تر و نامعقول‌تر خوانده‌اید و شنیده‌اید

که روشنفکری ایرانی از قماش همان روشنفکرانی که تاکنون از آنان سخن گفته‌ام این چنین به‌سفسطه پردازد تا آب به آسیاب دشمن بریزد!

وقتی ایرانی از تغییر نام خلیج فارس بدین سادگی بگذرد و تعیین نام خلیج فارس را به دوران برقراری حکومت رنجبران در ایران و کشورهای عرب‌زبان موکول کند، بدیهی‌ست مسأله نام آذربایجان در شمال رود ارس، تغییر نام زبان فارسی در افغانستان و تاجیکستان شوروی به ترتیب به‌دری و تاجیکی را نیز قابل توجه نمی‌داند تا چه رسد به این که کسی از وی انتظار داشته باشد به عنوانهای مجعول هنر عربی و هنر اسلامی یا علوم عربی و علوم اسلامی که نام صدها هنرمند و دانشمند ایرانی را در پس این نامها مخفی می‌دارند بتازد. خیر، روشنفکر ما کارهای مهمتری دارد، او در آثار گذشتگان و معاصران کندوکاو می‌کند تا ببیند اگر کسی سخنی در باب مفاخر ایران در گذشته و حال گفته است، با قیافه عالمانه و فیلسوف‌مانانه سری بجنباند و بر او حمله برد، همان‌طوری که مجله همبستگی نیز به کسی که از وی می‌پرسد چرا به جای «خلیج فارس»، نامی که از قرن اول پیش از میلاد مسیح تا چند دهه پیش در تمام زبانها برای این آبراه رایج بوده است، کلمه «خلیج» را به کار می‌برید، بدو حمله می‌برد و نویسنده نامه را «ناسیونالیست» و «بورژوا» خطاب می‌کند.

روشنفکر ما، از جمله، در تمام دوره قاجاریه نیز نکته قابل ایرادی نمی‌بیند. اگر با توطئه سیاست استعماری انگلیس هرات از ایران جدا شد، نیمی از بلوچستان ضمیمه هند گردید، روسیه تزاری با تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای بر دولت ناتوان قاجاری هفده ایالت ایران را ضمیمه خاک خود ساخت، و بعد هم که لنین بر سر کار آمد و با آن همه وعده‌های رنگین و در باغ سبز نشان دادنها — بر آن سرزمینها مهر مالکیت حکومت خلقها را زد، و استالین هم بعدها بخشی از قفقاز را که در قراردادهای مذکور از آن با عبارت «ولایات قراباغ و گنجه... و شیروان... و بادکوبه...» یاد شده است «آذربایجان» خواند تا در آینده زمینه مساعدی برای طرح عنوانهای مجعول آذربایجان شمالی و جنوبی و دست‌اندازی به آذربایجان ایران باشد، نه انگلیس‌ها و روس‌ها، و نه شاهان و رجال قاجاری، و نه لنین و استالین هیچ یک کار نادرستی انجام نداده‌اند تا روشنفکر ما وقت با ارزش خود را صرف بحث درباره آنها بکند، چنان که ترک خواندن نظامی گنجوی و مولانا جلال‌الدین رومی بلخی از سوی روسهای کمونیست و دولت ترکیه هم به نظر وی موضوع قابل بحثی نیست. اما، اگر در مقابل، شما بگوئید: خیر، نظامی گنجوی و مولانا جلال‌الدین به این دلایل متقن ترک نبوده‌اند و تمام

اشعارشان نیز به زبان فارسی‌ست. باز روشنفکر ما، حکمی مبنی بر «شوینیست» و «ناسیونالیست» بودن شما صادر می‌کند. و اگر بیفزایید ترک شمردن نظامی در دهه سی میلادی برای دولت شوروی حائز کمال اهمیت بوده است، و بدین سبب دانشمندان روسی و قفقازی برای آن که بتوانند جامعه ترکانه بر نظامی پوشانند، به استالین و فتوای وی متوسل گردیدند تا به استناد سخنان وی در مصاحبه زیر، و به مصداق کلام الملوک ملوک الکلام، نظامی را شاعر ترک بخوانند:

رفیق استالین ضمن مصاحبه با نویسندگان درباره شاعر آذربایجان، نظامی سخن می‌گفتند و قطعاتی از آثار او را در میان می‌گذاشتند تا به وسیله سخنان شاعر این نظریه را رد کنند که گویا شاعر بزرگ برادران ما، آذربایجانیها، را باید به ادبیات ایران تقدیم نمود فقط به آن دلیل که شاعر قسمت بزرگ آثار خود را به زبان فارسی نوشته بود.<sup>۱</sup>

کاسه صبر «روشنفکر» ما لبریز می‌شود و پرخاش کنان می‌گوید یعنی استالین و آن همه دانشمند و محقق شوروی دروغ گفته‌اند و تنها شما راست می‌گویید؟ پاسخ وی آن است که آری، ما راست می‌گوییم، زیرا به یقین منظور استالین از آن «قطعات» همان دویستی‌ست که در نیم قرن اخیر بارها از سوی علمای روسی و قفقازی و «روشنفکران» ما — به تقلید از آنان — درباره «ترک بودن» نظامی نقل گردیده است:

ترکی صفت وفای ما نیست  
ترکانه سخن سزای ما نیست  
آن کز نسب بلند زاید او را سخن بلند باید<sup>۲</sup>

پنجاه سال پیش، زنده باد عباس زریاب خوئی که آذربایجانی اصیلی بود، به این ترهات پاسخ داد و نوشت چون شما فارسی نمی‌دانید، معنی «ترکی صفت وفای ما نیست»، و «ترکانه سخن» در برابر «سخن بلند» را نفهمیده‌اید و پنداشته‌اید نظامی گنجوی در این دو بیت می‌گوید: می‌خواستم لیلی و مجنون را به ترکی به رشته نظم بکشم ولی ممدوح، مرا واداشت که آن را به فارسی بسرایم. در حالی که این دو بیت، دنباله سخن شروانشاه ممدوح نظامی‌ست خطاب به شاعر که وی را به نظم لیلی و مجنون دعوت کرده است. این دو بیت، چنان که عرض کردم، بیش از پنجاه سال است که به عنوان تنها سند ترک بودن نظامی گنجوی در همه جا ذکر می‌شود. و از جمله همین چند ماه پیش نیز در کنفرانس «انجمن پژوهشگران ایران» (ایران در آستانه سال ۲۰۰۰، «هویت ملی»)، در واشنگتن دی.سی. (۲۱ و ۲۲ اکتبر ۱۹۹۵)، مرد محترمی برخاست و در پاسخ این بنده، همین دو بیت را با زحمت بسیار از روی نوشته‌ای که در دست داشت خواند و ادعا کرد

که به استناد این دو بیت، نظامی ترک بوده است. به وی پاسخ دادم آقای عزیز، شما پنجاه سال دیر آمده‌اید، چون پنجاه سال پیش استاد عباس زریاب خوئی، اهل خوی آذربایجان ایران جواب شما را داده است، و آن‌گاه به توضیح مطلب پرداختم.

موضوع قابل توجه دیگر آن است که «روشنفکران» ما، از یک نظر نیز با حکومت جمهوری اسلامی ایران هماهنگی تام و تمام دارند و آن این است که هر دو بر دوران پهلوی‌ها از هر جهت سخت حمله می‌کنند با این تفاوت که روحانیان و حکومت فعلی ایران، به‌طور کلی با اقدامهای رضاشاه و محمدرضاشاه در زمینه کشف حجاب، و خلع ید از روحانیان در زمینه آموزش و پرورش و دادگستری و اوقاف، آزادی زنان و تساوی آنان با مردان، تشکیل سپاه دانش و فرستادن دختران و پسران جوان به دهات، تشکیل دادگاههای حمایت خانواده و امثال آن مخالف بودند، گرچه پس از دست گرفتن حکومت، خود به بسیاری از این امور عمل کرده‌اند. ولی روشنفکران ما که کاملاً با کشف حجاب و آزادی و تساوی زنان موافقت و با حجاب اسلامی صد در صد مخالف، و در این زمینه تا آن‌جا پیش می‌روند که به‌مانند کشورهای غربی با هرگونه ارتباط جنسی زنان و مردان، زنان با زنان و مردان با مردان نیز بی‌قید و شرط موافقت، به‌هیچ وجه حاضر نیستند بگویند این رضاشاه بود که پیه همه چیز را به تن خود مالید و بی‌حجابی را در ایران عملی ساخت. منطق روحانیان در مخالفت با رضاشاه در این امر کاملاً روشن و قابل فهم است، ولی روشنفکران ما که به آزادی مطلق زنان و نیز فمینیسم معتقدند، درباره کسی که زنان ایران را از بند چادر رها ساخت و به مدرسه و دانشگاه فرستاد، سکوت می‌کنند، و اگر هم سخنی بر زبان بیاورند، آن است که دیکتاتور شوینست با شدت عمل به این کار دست زد و این روا نبود. گویی استالین در جمهوریهای مسلمان آسیای مرکزی و قفقاز به شیوه‌ای دیگر عمل کرده بوده است. خیر، آنان درباره این دوره پنجاه ساله عینک تیره‌ای برچشم دارند. آنان برگزاری جشن هزاره فردوسی را در سال ۱۳۱۳، هفتصدمین سال تصنیف گلستان سعدی در سال ۱۳۱۶، توجه به تاریخ ایران در دوره پیش از اسلام، ساختن سر در موزه ایران باستان بر طبق معماری ایوان مدائن، و نقش سربازان هخامنشی بر بنای بانک ملی و شهربانی کل کشور در تهران و نظایر آن را نشانه‌های زیانبخش «ناسیونالیسم» رضاشاهی می‌خوانند. و اگر کسی در ضمن برشمردن نقاط ضعف آن حکومت، به نکته‌های مثبت آن نیز اشاره‌ای بکند، بی‌درنگ وی را ناسیونالیست و شوینست می‌خوانند و بر وی حمله می‌برند. اینان حتی اگر کسی به «حملة» عرب به ایران در چهارده قرن پیش نیز اشاره‌ای بکند، باز می‌رنجند و بر وی خشم

می‌گیرند که چرا برخورد نژاد آریایی و سامی را مطرح می‌کنی؟ این حرفها از آلمان هیتلری و فاشیسم و ناسیونالیسم آنها سرچشمه می‌گیرد و نیز از دشمنی شما با اسلام. می‌گویی باباجان، آرام باش، این حرفها چیست. وقتی به اسناد نوشته‌های معتبر قرن دوم و سوم و چهارم خود مسلمانان، اعراب در ۱۴ قرن پیش — بدون هرگونه دلیلی — به ایران حمله بردند و در هر گوشه از کشته پشته‌ها ساختند و زنان و مردان و کودکان بیگناه را در بازارها در معرض خرید و فروش قرار دادند و استقلال کشور آنان را از بین بردند، چرا به نظر شما «روشنفکر» عزیز باید دم فرو بست و چیزی نگفت، آن هم به صورت کاملاً علمی و بی‌هرگونه کینه‌توزی نسبت به اعراب و عرب‌زبانان امروز. به‌علاوه، بگو بینم تو از کی مسلمان شده‌ای و این چنین درد اسلام پیدا کرده‌ای! بین ملک‌الشعراء بهار هم که از این واقعه یاد کرده، حساب حمله عرب را از دین اسلام کاملاً جدا ساخته است:

گرچه عرب زد چو حرامی<sup>۱</sup> به ما داد یکی دین گرامی به ما  
چون در این گفتگو هم، پای دفاع از ایران به میان می‌آید و روشنفکر ما با این گونه مباحث سرآشتی ندارد، آن را بر نمی‌تابد و ترجیح می‌دهد دیگر در این باب سخنی نگوید. و اما، اگر از ایشان پرسید پس چگونه است که یهودیان پس از آن ستم فراموش‌ناشدنی که از سوی آلمان هیتلری بر آنان رفت، خاطره کوره‌های آدم‌سوزی را از یاد نمی‌برند، و هر سال اسناد معتبری درباره این موضوع منتشر می‌کنند؟ روشنفکر عالم‌نمای ما، تنها سری می‌جنباند و شما را نگاهی می‌کند، آن هم «نگه کردن عاقل اندر سفیه»! و از شما دور می‌شود تا بساط «روشنفکری» خود را در جای دیگری بگسترده.

\*\*\*

گناه ما چیست؟ ما ایرانیان، وطن خود را دوست می‌داریم همان‌طوری که امریکاییان نیز میهن خود را با همه خویبها و بدبهايش دوست می‌دارند. وطن دوستی ما هرگز جنبه افراطی نداشته است، هرگز به سرزمینهای دیگران چشم طمع ندوخته‌ایم و حتی این قدر خام نبوده‌ایم که در فکر بازپس گرفتن سرزمینهای خود از دیگران باشیم، ملت‌های دیگر را تحقیر نمی‌کنیم و سلطه‌طلب نیز نیستیم. آنچه می‌گوییم مربوط به گذشته‌های دور است. امروز با عرب و ترک و ترکمان و مغول و تاتار و روسی و انگلیسی نیز روابط حسنه داریم. با وجود این، اگر از نظر شما «روشنفکران»، این گونه «وطن‌دوستی» جرم است، ما با افتخار به این جرم گردن می‌نهمیم، ولی اطمینان داشته باشید هرگز حاضر نیستیم برای حفظ منافع بیگانگان علیه ایران گامی برداریم.

جلال متینی



## یادداشتها:

\* سابقه کاربرد این کلمه از دوران ناپلئون بناپارت (۱۷۶۹-۱۸۲۱م.) قدیمتر نیست. مردی به نام Nicholas Chauvin در وطن دوستی و سرسپردگی به ناپلئون بناپارت راه تمصب و افراط پیش گرفته بود. کلمات شوینست و شوینیسیم را بر اساس نام وی ساخته‌اند. در کتابهای لغت «شوینست» به معنی وطن پرست افراطی، وطن پرست متعصب که در وطن پرستی افراط می‌کند، معنی شده است.

- ۱ - روزنامه آذربایجان، شماره ۸۱، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷، چاپ باکو، به نقل از دکتر عنایت‌الله رضا، آذربایجان از کهنترین ایام تا امروز، انتشارات مرد امروز، ۱۳۶۷، ص ۲۲۵-۲۲۶.
- ۲ - همان روزنامه، شماره ۲۱۳، مورخ ۲۳ آذر ۱۳۲۹، به نقل از همان کتاب، ص ۲۲۳-۲۲۴.
- ۳ - مجله همبستگی، شماره ۴۲، سپتامبر و اکتبر ۱۹۹۳، مقاله «خلیج یا خلیج فارس»، ص ۸ و ۹.
- ۴ - از جمله استرابو (استرابون) جغرافیادان و مورخ یونانی (تولد حدود ۶۳ ق.م، فوت ۲۰م.) این آبراه را Persikon Kaitas و بطلمیوس منجم، ریاضیدان و جغرافیادان معروف حوزه علمی اسکندریه در قرن دوم مسیحی آن را Persicus Sinus (معادل خلیج فارس) خوانده‌اند.
- ۵ - فصل سوم قرارداد گلستان: «اعلیحضرت قدر قدرت... ایران به جهت ثبوت دوستی... که به... ایمپراطور کل ممالک روسیه دارند... ولایات قراباغ و گنجه که الآن موسوم به یلزابتویول است و اولکای خوانین نشین شکی و شیروان [شروان] و قبه و دربند و بادکوبه و هرجا از ولایت طالش را با خاکمی که الآن در تصرف دولت روسیه است و شمال داغستان و گرجستان و محال شوره کل و آجوق باش و گروزیه و منگریل و ابخاز و تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه الحالیه بوده و نیز آنچه از اراضی دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق به ممالک ایمپریه روسیه می‌دانند»، به نقل از سعید نفیسی، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر، تهران، چاپ چهارم، ج ۱، ص ۲۵۷-۲۵۸.
- ۶ - روزنامه پراودا، ارگان رسمی حزب کمونیست شوروی، مسکو، سوم آوریل ۱۹۳۹، به نقل از: هراچیک سیمونیان، «تقلب فراموش شده»، روزنامه گراکان توت، چهارم اوت ۱۹۸۹، منقول از: سرگی آقاجانیان، «بنجاهمین سالگرد یک تحریف فرهنگی...»، ایران شناسی، سال ۴، شماره ۱ (بهار ۱۳۷۱)، ص ۶۶-۷۷.
- ۷ - نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، چاپ سنگی، ۱۳۰۱ قمری، ص ۲۰۲.
- ۸ - «زدن»: حمله بردن، «حرامی»: دزد و راهزن.